

## چند نکته درباره ادب و ادیب

-۱-

نظر محمد محیط طباطبائی

انتشار ترجمه فاضلانۀ آقای دکتر هاشم رجبزاده به فارسی، از اصل ژاپونی مقاله‌ای که پرفسور دیویچی نایی کی نخست در سالنامه ۱۹۸۳ دانشگاه توکیو زیر عنوان «از اوئک - پهلوی تا ادب عربی» نوشته و سپس فشرده آن را در کنگرۀ ۱۹۸۴ خاور شناسان ژاپونی، به صورت خطابه‌ای ایراد کرده‌اند، در شماره ۷۶۶ سال یازدهم مجله آینده بسیار مغتنم اتفاق افتاد و علاقه‌مندان به مسائل لغت‌شناسی را که قبلاً خبر چنین تحقیقی را در همین مجله از آقای دکتر رجبزاده شنیده بودند، از انتظار بیرون آورد.

مراجعه به ترجمه مقاله معلوم ساخت که پرفسور ناییکی گویا بدان مناقشه عربی و طویل لغوی راجع به اصل ادب که در دنبال انتشار کتاب ادب الجاهلی تألیف دکتر ظه‌حسین میان زبانشناسان مصر و لبنان و عراق بر صفحات چند شماره از مجله وزین - المقتطف روداد و تتبع آنها پس از انتشار مرا به‌تاختان نظریه فارسی بودن اصل ادب رهبری کرد، دسترسی نداشته‌اند و به‌استناد برخی مدارک که بعد از ۱۹۵۰ یعنی بیست و اندی سال پس از مناقشه ۱۹۲۷ و دوازده سال بعد از انتشار نظریه این‌جانب در آموزش و پرورش چاپ شده اینک بطور مستقل و از نو به‌تعیین اصل پهلوی ادب همت گماشته و به‌چنین تحقیق دقیقی دست زده‌اند و به‌همان نتیجه‌ای رسیده‌اند که مدیر مجله آموزش و پرورش طهران در ۱۹۳۸ بدون مراجعه به آثار بازمانده از ادبیات پهلوی، تنها با استفاده از برخی کلمه‌های فارسی ادبی یا دری، بدان پی‌برده بود، در حقیقت این تحقیق جدید مؤید آن تتبع چهل و شش سال پیش او شد، در صورتیکه در سال ۱۹۵۲ طرح این مسأله روزی در مجمع لغوی عربی دمشق بطور خصوصی، میان خلیل مردم و عبدالقادر مغربی و عزالدین تنوخی، رئیس و معاون و عضو ارشد مجمع، با جانب ایرانی نتوانست جانب شامی را به‌قبول صحت این نظریه که اصل کلمه ادب از فارسی به‌زبان عربی درآمده است، قانع سازد، و بر آنچه جوهری و ابن فارس و فیروزآبادی درباره ادب و مشتقات آن نوشته بودند، پایدار ماندند.

تنها مرحوم خلیل مردم که ارادت خاصی به‌عربی‌نویسان ایرانی: ابن مقفع و ابن عمید و صاحب عباد داشت مرا به‌اهمیت وجود کلمه ادب در رسالۀ ادب‌الکبیر ابن مقفع متوجه ساخت که پیش از آن در هیچ متن عربی قدیمی به‌نظر هر دو نرسیده بود. اینک برخی نکاتی که به‌نظر این ناتوان رسیده است برای ادای حق استفاده تقدیم می‌شود:

۱- صورت آن کلمه پهلوی که به‌واژه «ادب» در زبان عربی مایه اصلی بخشیده است باید به صورتهای ادون Advên و ادونک Advênak هجابندی یا تهجی شود.

قضارا در دوازده مرجعی که این کلمه پهلوی مورد استفاده استاد در اصل مقاله قرار گرفته است، حتی يك مورد یافت نمیشود که به صورت «ایون» و «ایونک» و «اون» و «اونک» ضبط و نقل شده باشد. در صورتیکه صورتهای فارسی در کلمه‌های آذین و آذین و آیین و آدینه و آذینه و آیین، میتواند کیفیت ضبط لغوی کلمه‌های همانند آنها را در زبان پهلوی، بخوبی خاطر نشان سازد.

۲- پرفسور ناییکی موقع اقتباس کلمه «ادب» عربی را از «اون» یا «ادوین» پهلوی چنین احتمال داده است که در صده ششم میلادی به زمان حکومت منافره بنی لخم بر حیره پیش از ظهور اسلام صورت وقوع یافته باشد. بدیهی است وقوع چنین اتفاقی بدون ارائه مأخذی مکتوب یا محفوظ در نظم و نثر دوران جاهلیت عرب، بهیچوجه قابل قبول بلکه در خور نقل هم به نظر نمیرسد.

انتقال «ادوین» پهلوی به «ادب» عربی یا آیین فارسی و عرب، ناگزیر هنگامی صورت پذیرفته است که اعراب تازه مسلمان ضمن پیشرفت بسوی مشرق ایران در خراسان و طخارستان با زبان دری منطقه آشنائی یافته‌اند. این آشنایی لغوی در نیمه دوم از صده اول هجری به درجه‌ای رسیده بود که شاعری یمنی به اسم یزید بن مفرغ که مدتی را در دستگاه حکومت آل زیاد در خراسان و عراق گذرانیده بود در حلقه کودکان بصره میتوانست در حال مستی سمیه مادر زیاد بن ابیه یا جدّه عبیدالله زیاد و عباد زیاد را به این شعر فارسی دری معروف «آب است و نمید است، عسارات مویز است، سمیه - روسیذ است»، هجو بگوید.

ابن مقفع بنا به آنچه دوست فقید بزرگوار خلیل مردم شاعر بزرگ شام که مانند سلفش محمد کردعلی مؤسس مجمع لغوی، به آثار شیوای بازمانده از ابن مقفع علاقه خاص داشت در روز مباحثه مزبور به این جانب یادآوری کرد که در نخستین بار ابن مقفع کلمه ادب را به معنی فرهنگی آن در زبان عربی به کار برده و کتاب ادب الکبیر را عنوان فرهنگ و آیین برای بزرگان قرار داده است.

بنابر این چنانکه بدان اشاره رفت ابن مقفع کسی بوده که ادوین پهلوی با حذف «ن» یا ین، دنباله‌اش و تبدیل «او» به «با» به صورت ادب در آورده که در زبان عربی از پیش برای معانی دیگری متداول بود. دلیل این امر فقدان «ادب» و مشتقات آن در معنی فرهنگی متداول در آثار محفوظ و متقدم بر کتاب ادب الکبیر ابن مقفع است. ابن مقفع علاوه بر افزودن کلمه «ادب و آداب» بر زبان ترجمه عربی نخستین کسی است که کلمه «منطق» را نیز در برابر «گفتار» دری و یا نظیر نامعلوم پهلوی آن در برابر لوگیکه از «لگوس» یونانی، ضمن ترجمه مجمل منطق ارسطو از روی ترجمه پهلوی مختصر در زبان عربی به کار برده است. این نکته را روزی که آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه طهران خطاباً ورودی خود را در انجمن فلسفه و علوم انسانی در محل کتابخانه ملی ایراد میکرد این جانب در پاسخ شادروان دکتر معین از حضار جلسه که اصل کلمه منطق را مورد سؤال قرار داده بود ایراد کرد. و تنها دلیل او وجود نام «گفتارنامه» برای کتابی منطقی در ضمن فهرست کتابهای ادیبی

در معجم‌الادبا، یاقوت بود که فعلاً قدرت مراجعه برای تعیین موقع آن را در کتاب مزبور ندارد و از حافظه نقل میکند.

بنابراین ابتکار در استعمال «ادب» به معنی ادب نفس یا فرهنگ (چنانکه در فرهنگها دیده میشود) و «منطق» بجای لوزیک یا گیکه در زبان عربی بعد از اسلام با عبدالله ابن مقفع است که در صده هفتم هجری میزیست.

۳- آیین را که یکی در صورتهای فارسی در کنار ادون و ادوین پهلوی و در فرهنگنامه‌های پهلوی هم میتوان آن را به صورت این *yen*، و آیین *Ayin* دید، در مقاله مذکور از ایون *Aiven* گرفته‌اند. در صورتیکه باید آیین را از آدین یا آذین گرفت که آن هم به نوبه خود از ادون و ادوین بدین صورت گرفته شده است که «د» یا «ذ» بنا بدانچه در تبدیل حروف فارسی مسبق به سابقه استعمال میباشد در آدین به «ی» بدل میشود.

چنانکه در گریاتکان و گریادکان و آذریاتکان و آذریادگان هم به صورتهای گلیایکان و آذریایگان و یا معرب آنها آذریجان و جرفادقان درمیابند.

تبدیل دال به ذال که در رسم الخط زبان فارسی تا صده هفتم هجری بر یک منوال بوده‌اند و در تلفظ از قاعده خاصی پیروی میکردند که صورت منظوم آن به‌خواجه نصیر نسبت داده میشود، بدین صورت که بعد از حروف ساکن، دال و بعد از حروف متحرک، ذال گفته میشود.

بنابراین آدین خطی هم به آذین لفظی بدل میشد.

۴- به فهرست مخطوطات اسلامی دانشگاه لیبزیک تنظیم و تألیف فولرس که مورد استناد پرفسور نایبکی درباره اشتقاق ادب از آداب قرار گرفته دسترسی ندارم و بر زبان آلمانی هم چندان تسلط ندارم که بی‌زحمت مراجعه به فرهنگها بتوانم آن را مورد استفاده قرار دهم، اما بطوری که هنوز در خاطر دارم نظریه نلینو درباره اشتقاق ادب از صیغه جمع ادب، با آنچه پرفسور نایبکی از قول او نقل کرده‌اند تفاوتی دارد. طه حسین در کتاب ادب‌الجاهلی میگوید که نلینو آداب به معنی فرهنگی کلمه را جمع دأب به معنی خصلت و خوی میپندارد و در این تصور به آرام جمع رثم (به معنی آهو) و آبار جمع بئر (به معنی چاه) استناد میجوید. در صورتیکه نحوه اشتقاق کلمه در مقاله به صورت دیگری از نلینو نقل شده که او هم گویا مسبق به نظریه فولرس بوده است. در صورتیکه این موضوع نظیر اشتقاق «آثار» از «اثر» در اشتقاق «آداب» از «ادب» در پیش نلینو و فولرس باشد، علاوه بر اینکه با صورت منقول طه حسین سازگار نیست مدخل و مخرجی برای درآوردن معنی فرهنگی روش و رسم و آئین در حوزه معانی «ادب» عربی، به دست نمیدهد.

ممکن است کتاب «ادبیات عرب» اثر نلینو که بیست و اندی سال بعد از مباحثه و مناظره مندرج در المقتطف و دوازده سال پس از مرگ او و طرح موضوع فارسی بودن ریشه ادب در مجله آموزش و پرورش به چاپ رسیده و مورد استفاده پرفسور نایبکی قرار گرفته است احتمال می‌رود محتوی بر این موضوع ناسازگار با روایت طه حسین باشد.

۵- اظهار نظر پرفسور نایبکی به استناد قول «پریچارد» در کتاب ارتباط متون کهنه شرقی با توریة: «در اینکه ریشه ادب [چنانکه طه حسین پنداشته] در هیچ زبان سامی دیگر یافته نمیشود، جای تأمل است». صرف نظر از اینکه به یاد ندارم پنجاه و اندی سال قبل در «ادب الجاهلی» مطلب را به چنین صورتی دیده باشم، بیست و اندی سال بعد از آنکه جبر ضومط زبانشناس عرب زبان لبنانی در مقاله خود که در جواب ابانسطاس کرملی لغوی عراقی و یعقوب صروف مدیر لبنانی المقتطف، نوشت متعرض این مطلب شد که ریشه ادب در متون آرامی و عبری کتاب مقدس وجود دارد. این مطلب در ۱۳۱۸ ضمن مقاله مجله آموزش و پرورش که در شماره سال جاری مجله آینده هم به چاپ رسید، دوازده سال پیش از انتشار کتاب پریچارد از مناظرات ۱۹۲۷ منعکس شده بود.

۶- در صورتیکه برخلاف نظریه احمد زکی ناشر منتبع کتاب التاج منسوب به جاحظ صدۀ سوم هجری، بپذیریم که کتاب التاج ترجمۀ مطالب آیین نامه یا «ادونک نامک» پهلوی میباشد نمیدانم چگونه باید مطالب آن را با مطالبی که ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار از آیین نامه نقل کرده است مطابقت و مقایسه نموده و اختلافاتی را که دیده میشود حل و رفع کنیم؟

ضمناً در موضوعی که راجع به آداب سفره نهادن از جلد سوم عیون الاخبار در مقاله نقل شده میبینیم «و کانونا یعلمون ان احضار الجدی انما موشینی من آیین الموائد الرفیعة» بدین سان ترجمه شده است: «دانسته بودند که آوردن کودک یکی از آداب والای مجلس است» در صورتیکه نقل عبارت عربی به این صورت: «و میدانستند که آماده ساختن بزغاله [درست پخته] بر سر خوان از رسوم سفره های عالی بوده است.» زیرا وجود بزغاله درست (قوزی) بر سر سفره بیش از حضور کودک با مطلب تناسب پیدا میکند.

در خانمه مراتب تقدیر و سپاسگزاری خود را به مترجم کوشا و نویسنده ارجمند مقاله تجدید میکند که بار دیگر اثر قلم تحریر و ترجمۀ ایشان روحی تازه در پیکر فرسوده من دمید و چنین مجالی را پیش روی او گشود که پس از پنجاه و هشت سال یکبار دیگر به یاد دو کلمه ادب و ادیبی بیفتد که امیدوارم شومی نخستین دامن دومی را هرگز نگیرد.

-۲-

پس از انتشار گزارش کوتاه آقای هاشم رجب زاده درباره کنگره خاورشناسی ژاپون و اشاره به سخنرانی استاد محترم ژاپونی در مورد پیوند ادب و آئین که از غایت اختصار پهلوی به ایجاز مغل می سائید مقاله جالبی تحت عنوان «ادب و ادیب هر دو فارسی است» در شماره اخیر مجله بطبع رسید. مقدم بر همه باید گفت که خوانندگان ادب دوست مجله گرامی آینده با بی صبری منتظر ترجمۀ صحیح سخنرانی استاد محترم ژاپونی در کنگره و طبع و نشر آن میباشدند. اما در مقاله «ادب و ادیب هر دو فارسی

است» نکاتی ذکر گردیده که نیازمند به بررسی مجدد میباشد و احیاناً صحت برخی از آن، از لحاظ ریشه شناسی علمی واژه‌ها، محل تأمل است.

از باب مثال این جمله‌ها نقل میشود: «... در ضمن مشاهدهٔ خطای دارمستتر خاور شناس فرانسوی در تتبعات ایرانی او در اینکه «دبستان» فارسی از «ادبستان» گرفته شده است. بغتة متوجه به امکان ارتباط میان کلمه‌های ادب و ادیب با «دب» و «دیب» فارسی در کلمه‌های «دبیر» و «دیو» «دیوان» و «دفتر» شدم.»... ص ۱۴ مجله.

۱- چهار واژهٔ دبیر - دیو - دیوان - دفتر که در پی هم آمده‌اند گویا دارای بنیاد واحدی میباشند که از ریشه «دب» و «دیب» نشأت گرفته است. و حال آنکه این ریشه در واژه‌های دبیر و دیوان محفوظ مانده ولی واژه‌های دیو و دفتر از این حکم مستثنی است.

«دیو» با دبیر مشابهت بنیادی ندارد زیرا اصل اوستائی دیو، داو *daêva* است. همین اصل در سانسکریت *dêva*، در یونانی *zeus* یا *deus* در لاتین *divus* یا *divos* در زبان فرانسه *dieu* (خدا) و در پهلوی *dev* است.<sup>۱</sup>

شاید این سؤال پیش‌آید که دیو با خدا چه مناسبتی دارد. دیو پیش از ظهور زرتشت نام خدایان آریائی بود و پس از ظهور او، طرد شد و از شیاطین محسوب گردید. اما دفتر دارای ریشه یونانی است: «چون دیده‌اشده که برخی دفتر و دبیر را از یک بنیاد پنداشته‌اند لازم است در اینجا گفته‌آید که واژهٔ دفتر از یونانی بفارسی رسیده است. *diphthera* در یونانی بمعنی پوست است. بمناسبت اینکه در قدیم روی پوست کتابت میشد. کتاب را یونانیها برسم قدیم *diphthera* (پوست) خوانند. از همین بنیاد است نام ناخوشی معروف دیفتری که خناق باشد...»<sup>۲</sup>

دانشمند فقید دکتر محمد معین با اشاره باین نکته مینویسد: رابطه بین این واژه (دفتر) با *dipi* پارسی باستان و *tuppi* اکدی و دبیر پارسی نامعلوم است.<sup>۳</sup>

۲- خطاهای دارمستتر یکی دوتا نیست. برخی از خاورشناسان و فضلالی ایرانی این خطاها را برشمرده و بمناسبتی تصحیح و طبع کرده‌اند. اما خطای او دربارهٔ اینکه «دبستان» از «ادبستان» گرفته شده تحت تأثیر تحلیل‌های ناصحیح لغوی برخی از فرهنگ نویسان فارسی در هند پدید آمده است.

۳- چون سخن برسر ریشهٔ واژه‌هاست اگر شیوهٔ مته به‌خشخاش را در ریشه شناسی واژه‌ها بکار بندیم (در بحث علمی چاره‌ای هم جز این نیست) باید گفت که اصل و ریشهٔ واژهٔ دیب و دبیبی، سومری است. و تا این واژه به‌فرس هخامنشی یعنی فارسی باستان برسد مراحل گوناگونی را طی کرده است. دوب *dub* سومری که بمعنی خط و نوشته و لوحه است نخست بزبان اکدی وارد شد و بصورت *duppu* درآمد از آنجا

۱- اناهیتا. استاد فقید، پورداود ص ۴۵۵ و همچنین رجوع شود به حواشی جلد ۲ برهان قاطع - استاد فقید دکتر معین - ص ۹۱۷.

۲- فرهنگ ایران باستان. استاد فقید پورداود ص ۱۱۳.

۳- جلد ۲ برهان قاطع ص ۸۷۵.

زبان آرامی رفت و **dup** شد و در پارسی باستان هیئت **dipi** بخود گرفت و در زبان پهلوی به دبیره **dipirih** و دبیر تبدیل یافت. در سانسکریت هم واژه **dipi** بمعنی خط از لغات دخیل محسوب میشود.<sup>۴</sup>

بقول استاد فقید پورداود «دبیر بیگانه کلمه‌ای نیست که از زبان سومری در فارسی بجا مانده باشد. بسیاری از لغات سومری و اکدی دیر زمانی است که بایران راه یافته است»<sup>۵</sup>.

۴- در صفحه ۱۴ دسته‌ای از لغات مانند آدین - آدینه - آفرین - آیین - آیینه برسبیل مثال ذکر گردیده و سپس چنین تصریح شده است: «چیزی که مسلم است (آن لغات) با لفظ و معنی زیب و زیبا و دیبا و دیباج بی‌ارتباط نمی‌باشند». اگر این نکته مسلم است پس چرا ارتباط بنیادی این دو دسته واژه، ناگفته مانده است و حال آنکه اشاره به آن گره گشای مشکلی بود و فایده عام از آن مترتب میشد.

۵- در همان صفحه چنین میخوانیم... «... بنابراین ترکیب «آداب» را از دو ریشه «آد» و «دیب» فارسی کهن، مناسبتی به‌دست می‌آید. چنانکه در صورت تکلف میتوان از ترکیب ریشه «هو» به‌معنی خوب با «دیب» خط و نوشته، وجه اشتقاق دیگری بر همین زمینه اندیشید و تغییر «هودیب» را به «ادیب» مانند استخراج «آزیر» از «مجیر» وجه اشتقاقی شمرد.»

هیئت دوم یعنی هودیپ **hudip** به اودیپ تغییر می‌یابد نه ادیب و این هم مانند هیئت اول خالی از تکلف نیست. یعنی واژه، درست جان‌یافته است باید گفت که صفت هوی **hu** اوستائی در فارسی دری، به‌هیئت مخفف یعنی با حذف **u** هم آمده است مانند واژه هزیر که در اصل: هو+زیر بود. یعنی خوب زیرک پس چه‌میشد اگر بجای هودیپ هدیپ قید میکردیم، البته نه هودیپ و نه هدیپ هیچیک مستند نیست و این دستکاری معلول تضن لغوی است.<sup>۶</sup>

۶- مشکل عمده در تشخیص ماهیت واژه‌های دخیل در زبان عربی آنست که عربها واژه‌ای را که از زبانهای بیگانه میگیرند چنان آنرا تغییر میدهند که بازشناختن بنیاد اصلی واژه دشوار است. در مقدمه برخی از فرهنگها این جمله معروف عربی نقل شده است: هذالغاة اعجمیه فالعب بهاماشئت - این واژه بیگانه است با آن بازی کن چنانکه خواهی. بدین ترتیب واژه دخیل در زبان عربی چنان دگرگونه میشود که بقول یکی از استادان دانشمند «جز اهل فن و اطلاع دیگران از فهم ریشه اصلی آن عاجزند...»<sup>۷</sup>

۴- فرهنگ ایران باستان استاد فقید پورداود. ص ۱۱۲-۱۱۵، همچنین جلد ۲ برهان قاطع، حواشی دکتر معین ص ۸۲۴-۸۲۳

۶- در اوستا چند صفت بمعنی خوب آمده است از جمله: ۱- و هو **Vohu** بمعنی خوب که در پارسی باستان **Vahu** و در پهلوی بصورت **Vêh** و در فارسی دری به‌هیئت جداگانه «و» و «به» استعمال شده و میشود. ۲- پیشوند **h** که در پهلوی هم به‌همین صورت بکار میرود مانند **h** رم که در فارسی دری به‌هیئت خرم استعمال میشود (رم - رام - آرام). ۳- **hu** که در فارسی دری در واژه‌های: هومن - آهو - هویدا بجا مانده است...

۷- دکتر علی‌اکبر شهابی - فرهنگ اشتقاقی عربی بفارسی. مقدمه ص ۱ و یا.

سالها پیش در مجلهٔ ادبی «مهر» مقاله‌ای از یکی از فضلالی معاصر منتشر شد تحت عنوان «سه‌هزار لغت فارسی در عربی». آنچه در این مقاله جالب بنظر می‌آید تغییر هیئت واژه‌های اصیل فارسی در زبان عربی بود که فقط اهل تخصص میتوانست ریشهٔ اصلی واژه‌ها را تشخیص بدهد.

۷- چنانکه گفته‌آمد دیپ و دوب Dub در زبان سومری بمعنی نبشته و خط است. این واژه پس از چندبار دوره‌گردی و الحاق به‌زبانهای اکدی و آرامی و فرس هخامنشی، سرانجام به‌زبان عربی پیوست و عربها در آن دستکاری کردند و آنرا به‌هیئت دف (جمع آن دفوف) درآوردند که بمعنی لوحه یا یکی از آلات طرب است. آیا میشود قبول کرد که اعراب يك مادهٔ لغوی از زبان بیگانه بگیرند و از آن دو واژهٔ متفاوت سازند یکی دف و دیگری ادب؟

دکتر میراحمد طباطبائی

### -۳-

در شماره فروردین - خرداد ۱۳۶۴ آینده مقاله بسیار جالبی پیرامون دو واژه ادب و ادیب بوسیله استاد محیط طباطبائی برشته نگارش درآمده بود در انتهای مقاله از آشنایان به‌زبانهای باستانی ایران خواسته شده بود که راجع به‌الف آغاز کلمه شواهدی از زبانهای ایرانی استخراج شود. نخست یادآور میشوم که واژه ادب عربی در زبانهای اکدی و سومری و ایلامی ریشه‌های مشابه دارد. استادپورداد این کلمه را dub اکدی دانسته حال آنکه اصل سومری و ایلامی بر آن تقدم دارند در سومری dup بمعنی نوشتن dupsar نویسنده و Eduba اشاگردست در زبان ایلامی واژه مشابهی بمعنی کتیبه و نوشته بکار میرود. اما واژه dup سومری که قدمت بسیار زیاد آن در متون سومری شناخته شده از کجا آمده است؟ آیا این واژه سومری است یا اینکه از جای دیگر بوام گرفته شده و واژه ادوپا که الف را به‌مراهم دارد چگونه زاده شده و الف چیست؟ در روایات ایران سخن از بومیان نخستین فلات ایران است که به‌طهمورث‌شزنیانوند خط آموختند آنهم بچند گونه و روایات این فرهنگ آموزی در شاهنامه نیز بازتاب یافته است در زبان هندی خط هندی را (Daevangari) (دیونگاری) می‌نامند این بروشنی مؤید روایات شاهنامه است یعنی نگارش دیو یعنی خطی که از دیوان بیادگار مانده، اگر تعبیر کنیم که Dup سومری و Daeva (دیو) شباهت لفظی دارند دور نیست این واژه کوتاه شده دائو نگاری یا کلمه ماندی باشد. اما هرگونه واژه را تعبیر کنیم ریشه ایرانی دارد. اگر آنرا سومری بدانیم ایرانی است زیرا سومریان بعکس پندار مستشرقین ایرانی اصل هستند و من بدون تعصب اینرا ثابت می‌کنم.

۸- با احتمال زیاد Eduba یا Edupa مرکب از دو واژه E (همیشه او ترکی آذری و دیوان فارسی) خانه و درب (نوشتن) می‌باشد.

چند مثال: در زبان سومری به آب **a** و به الهه اقیانوس **abzu** و به دریا **aba** می‌گویند هر ایرانی به واژه **aba** دریا بنگرد تبار کلمه **ab** را در آن می‌یابد شبا هت آ با آ و کردی و آب فارسی شبا هت **abzu** با آب و **aps** اوستائی (که سوکولف در کتاب زبان اوستائی آنرا نقل کرده روشن است در این زبان بمن **me** و **mu** و به نه **(nu)** به گاو **gu** و بمادر **ama** گفته می‌شود که شبا هت آنها با من - مو - نه - گاو - گو - ماما روشن است به عدد شش واژه **esh** اش گفته می‌شود و اینهمه واژه نمی‌تواند تصادفی شبیه باشند من در تحقیقی که بعمل آورده‌ام و اگر خواستار باشید می‌توانید با من تماس بگیرید یا اجازه بدهید آنرا چاپ کنم بخوبی روشن ساختم زبان سومری پیوند های جاودان با فارسی امروز دارد و ضمناً زبان مردم درون ایران هم بوده است. پرفسور ساموئل کرامر در کتاب سومریان خود اشاره می‌دارد زبان مردم **Abata** در غرب ایران امروز سومری یا مشابه سومری بوده و اسماء آنها سومری است. به تحقیق آقای سرتیپ پور در کتاب نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران واژه های بسیاری در زبان گیلانی هست که با سومری شبا هت دارند. وی چند نمونه را یاد می‌کند که به عقیده من هم آن واژه‌ها ریشه در فارسی و دیگر زبانهای ایران هم دارند. وی سپس با توجه به نامهای مشابه سومر بر روستاهای گیلان یاد آور می‌شود که تبار سومریان از حدود دریای خزر و گیلان امروز بوده است. اگرچه نویسنده یاد شده سومریان گیلانی تبار و گیلانیان قدیم را غیر آریائی می‌شمارد اما واژه‌های متعدد زبان سومری نشان میدهد که این زبان آریائی است، یا با زبانهای آریائی خویشاوندی دارد (مثل **to** خورشید با افتو و آفتاب در زبانهای ایرانی **lulu** مردم در زبان سومری و گیلکی بنقل سرتیپ پور لودی در روسی بمعنی مردم و در تحقیق من **ti** بمعنی تیر **gal** بمعنی کلان و ضمناً در فارسی امروز گل بمعنی بزرگ و گشادست و دهها واژه دیگر) پس اگر اصل واژه سومری باشد باز ایرانی است همانطور که مشابه این واژه در فارسی باستان و ایلامی<sup>۲</sup> (که آنهم به تحقیق من ریشه ایرانی و آریائی دارد بدلیل صدها لغت که از کتاب **Budge** و کامرون استخراج کرده‌ام و هر لغتی با کمی تغییر بدل بیک لغت معادل در زبان فرزندان بختیاری و کرد و شوشتری فرزندان ایلامیان دیروز می‌شود) نیز دیده می‌شود که با سومری هم‌ریشه است:

اما اگر این واژه زبان بومیان اولیه فلات ایران باشد و سومریان از آنان وام گرفته باشند (به عقیده من سومریان نیز از آنان بوده‌اند) خود ایرانی است و با هم میتوان گفت تبار آریائی دارد. نام دیوان مازندران و دیگر مناطق ایران پولاد - سنجه - ارژنگ - همه آریائی هستند دیوان با شاهان و قهرمانان ایران بدون مترجم سخن می‌گفته‌اند آنها و آریاهای مهاجر همسایه هم بوده‌اند (مثل اسپانیا و پرتغال امروز) لذا روشن است زبان ماننده و مشابهی داشته‌اند. خود واژه دیوراواژه‌ای آریائی می‌دانیم

۲- (نمونه واژه‌های ایلامی **puhur** هم‌ریشه پور بمعنی پسر (نقل از کتاب ایلام نوشته یوسف) - **ama** مادر هم‌ریشه **mama** فارسی و آمای سومری **hi** یعنی این که با ای و این فارسی و **here** انگلیسی (اینجا) هم‌ریشه است و (هماواژ، که خود به کتاب و یا مقاله دیگری نیازمندست).



و اگر دیونگاری Daevangari به لغت بدل شده باشد این واژه تبار آریائی می‌یابد (روشن است واژه دیو در اوستا نیز بکار رفته است) زبان براهویی امروز بازمانده‌ای از زبان بومیان اولیه فلات ایران است. بعضی واژه‌های ناب آریائی در آن زبان دیده می‌شود که در فارسی امروز یا نیست یا کم‌سابقه است مثل واژه Don (چاه آب) در زبان دیگوری (شاخه زبان آسی) Don آب است و ارانسکی Oranski و محققین روس دانوب و دینپر را از آن مشتق دانسته‌اند واژه O بمعنی اوبا Hao هه‌او اوستائی و او پارسی همیشه است. در زبان تلوگو که زبانی در اویدی و مشابه براهویی است به روز rojulu می‌گویند که همیشه raoca رتوچا اوستائی است. به دختر کانیا می‌گویند که همیشه کنیز پهلوی و واژه مشابه اوستائی است. حال زبانهای دراویدی جنوب هند در اثر گذشت زمان با براهویی تغییر بسیار یافته‌اند. و فقط رگه‌هایی از شباهت اولیه مانده است و ساختار زبان براهویی نشان می‌دهد بومیان فلات ایران پیش از مهاجرت گروههای آریائی زبانی شبه آریائی داشته‌اند، پس یا آریائی بوده‌اند یا شبیه آریائی کوتاه سخن: واژه ادب از edupa (شاگرد و محصل - ادب آموز) اشتقاق یافته dup بمعنی نوشتن ریشه سومری دارد که احتمالاً با ریشه daevangari (دیونگاری - خط مقدس) بی‌رابطه نیست و شاید با توجه به روایات خط‌آموزی دیوان به مهاجرین این واژه همان کلمه daeva باشد در هر دو حال واژه آریائی است و یا شبه آریائی و در هر چند حال زاده ایران و ایرانی. يك نکته را یادآور شوم عربی بودن واژه بمعنی غیر آریائی بودن آن نیست. زبان عربی زبانی آریائی نمی‌باشد اما رگه‌های عمیق آریائی در آن دیده می‌شود که حاصل همسایگی و ملاقات با آریاها می‌باشد. در مورد زبان سومری نمی‌توان این حرف را زد زیرا واژه‌های مشابه آن با آریاها واژه‌های پایه هستند (مثل من - بزرگ - نه - آب) ولی در عربی واژه‌های پایه ظاهراً متفاوت می‌باشند و واژه سوم شخص (هو) شباهت به هه‌او Hao اوستائی دارد. بهر حال در حال حاضر سندی بر آریائی بودن عربی نداریم و مجبوریم قرابت آنرا حمل بر تأثیر متقابل بنحو شدید تلقی کنیم، مگر اینکه دلیل و قرینه دیگری بدست آید. همانطور که واژه دین را از daena اوستائی و عفریت را از آفریته فارسی (مراجعه شود به فرهنگ زبانهای سامی - دکتر محمد جواد مشکور) و کلمه سراج را از چراغ می‌دانند همینطور این واژه را میتوان رگهٔ ایرانی در عربی دانست.

منابع:

- ۱- کتاب فارسی کهن بزبان انگلیسی اثر Kent
- ۲- کتاب زبان سومری دکتر فوزی رشید (عربی).
- ۳- الواح گنجینه‌های تخت جمشید. جرج کامرون (انگلیسی).
- ۴- کتیبه داریوش در بیستون بزبان ایلامی. اثر بوج - کینگ چاپ لندن
- ۵- ترجمه‌های اوستا.
- ۶- زبان براهویی آندرونف چاپ شوروی و منابع متعدد دیگر. واژه‌های براهویی منقول را شخصاً از براهوشیان سیستان شنیده‌ام.